جلسه 268

چهارشنبه 29/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در فرمایش آقای سیستانی بود که فرمودند بین وجوب مقدمه شرعا و وجوب ذی المقدمة ملازمه عرفیه هست. از این ملازمه عرفیه تعبیر کردند به ملازمه اندماجیه. و این فرمایش ایشان بر دو مطلب مبتنی بود. مطلب اول این بود که اگر خطابی مستقل از مولا بیاید امر به مقدمه بکند، کما اینکه در موالی عرفیه هست که إذهب الی السوق و اشتر اللحم، در مولای شرعی هست که "إذهبا الی فرعون إنه طغی"، ظاهر این امر به مقدمه امر مولوی است، چه مقدمه، مقدمه وجود باشد مثل این مثالها، یا مقدمه، مقدمه صحت باشد مثل "إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم".

ایشان فرموده است که در مثال "إذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم" اگر مخاطب جاهل باشد به شرطیت وضوء للصلاة، ظهور این خطاب می تواند در ارشاد به شرطیت باشد. اما اگر مخاطب جاهل به شرطیت نباشد، می داند که نماز مشروط است به وضوء، مولا می گوید إذا زلزلت الارض فتوضأ و صلّ. این، ارشاد به شرطیت وضوء لصلاة الآیات نیست، بلکه امر مولوی غیری است به وضوء موصل. (ایشان امر غیری مولوی را به خصوص مقدمه موصله می داند).

عرض کردیم به نظر ما این فرمایش ایشان قابل قبول است با این توضیح که عرض می کنیم:

گاهی مولا امر می کند امرا وحدانیا به مجموع مقدمه و ذی المقدمة. إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاة، یا این خطاب "إذهبا الی فرعون إنه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی"، خب ظاهر این خطاب این است که موسی علیه السلام یک امر شده است به مجموع ذهاب الی فرعون و نصحیة فرعون. در اینجا اصلا امر وحدانی است. اینکه بعضی گفته اند لغو است با وجود امر نفسی به ذی المقدمة، امر به مقدمه بشویم امرا مولویا غیریا، در اینجا پیش نمی آید. اصلا امر واحد داریم به مرکب از مقدمه وذی المقدمة. و این به هیچ وجه لغو نیست بلکه یک منهج عرفی است اقرب است به ذهن و فهم مخاطب. مولا بگوید إذهب الی فرعون و انصحه، إذهب الی السوق و اشتر اللحم.

ما این مطلب را قبلا از مرحوم ایروانی نقل کردیم که ما یک امر داریم به مجموع مقدمه و ذی المقدمة به عنوان مرکب ارتباطی. بعد اشکال کردیم که آقا لغو است مولا بگوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم، شراء لحم را به شرط شیء بکند، بگوید شراء لحمی را می خواهم که قبل از او ذهاب الی السوق بکنی. این لغو است. چرا؟ برای اینکه فرض این است که ذهاب الی السوق مقدمه وجود شراء لحم است جای دیگر گوشت گیر نمی آید جز در بازار. اصلا فرض نمی شود شراء لحم دو قسم داشته باشد، یک قسم آن مسبوق باشد به ذهاب الی السوق و قسم دیگر مسبوق نباشد، بعد شارع بگوید من آن شراء لحم مشروط به سبق ذهاب الی السوق را می خواهم. ما گفتیم همچنین چیزی که نیست که شراء اللحم دو قسم داشته باشد بعد شارع بگوید من مشروطش می کنم به آن قسمی که قبل از او ذهاب الی السوق بکنی. شراء لحم یک قسم بیشتر ندارد. چون نمی شود که ذی المقدمة را بدون مقدمه ایجاد کنیم. یک قسم بیشتر ندارد و آن هم ذهاب الی السوق همراهش هست.

پس اشتراط شراء اللحم به اینکه قبلش ذهاب الی السوق کنی لغو است. بنابر این نمی تواند شراء اللحم مرکب ارتباطی باشد. مرکب ارتباطی در جائی تصویر می شود که تقیید هر جزئی به جزء دیگر لغو نباشد.

ما قبلا این اشکال را کردیم. ولی الان می گوئیم اشکال درست نبود. شما چرا با چشم چپ نگاه می کنید و از شراء اللحم شروع می کنید بعد می گوئید شراء اللحم بخواهد مشروط بشود به ذهاب الی السوق لغو است. با چشم راست نگاه کنید، اول ببینید امر به ذهاب الی السوق متوجه شد. مولا اول گفته إذهب الی السوق، بعد می بیند ذهاب الی السوق دو فرد و قسم دارد، ذهاب الی السوقی که یشتر اللحم، ذهاب الی السوقی که لا یشتر اللحم. مولا ذهاب الی السوق را مشروط می کند به آن فردی که یشتر اللحم. مولا امرش به ذهاب الی السوق برای توصل به شراء اللحم است. خود شراء اللحم هم چه بسا به داعی توصل به طبخ اللحم باشد. ولی قبول داریم فعلا مطلوب نفسی از این عبد شراء اللحم است. و ذهاب الی السوق امر به آن شده است به داعی توصل به این شراء اللحم. اما این دلیل نمی شود که ما انکار کنیم امر واحد به این مرکب از ذهاب الی السوق و شراء اللحم را. البته مولا می توانست بگوید إشتر اللحم، ولی مولا دستانش که بسته نیست که حتما یک راه را انتخاب کند و بگوید إشتر اللحم. اقرب به ذهن مخاطب است که بگوید إذهب الی السوق و اشتر اللحم. یعنی اینگونه امر کردن اوفق با ارتکاز عرفی است که برو از مغازه گوشت بخر. این «برو» شما می گوئید امر مولوی نیست. مگر امر مولوی چیست؟ امر مولوی یعنی امری صادر بشود از مولا بما هو مولا لا بما هو مرشد، امری که به داعی تحریک است. شاهدش این است که اگر این عبد نرود سوق بلکه بنشیند تلویزیون نگاه کند مولا می گوید لم خالفت امری؟ أنا امرتک أن تذهب الی السوق فجلست هنا تنظر الی التلفیزیون؟!

سؤال وجواب: فرض این است که شراء لحم مقدمه اش ذهاب الی السوق است. فرض این است. والا آنجور که شما می گوئید که شراء لحم راه دیگری دارد، آنوقت إذهب الی السوق می شود مثال برای مقدمه شراء اللحم. ولی فرض این است که ما امر شده ایم به مقدمه واجب. ذهاب الی السوق مقدمه شراء اللحم است، ولی شما می گوئید تلفن بزند لحم را بیاورند، یا حضرت موسی تلفن می زند فرعون می آمد، این خلف فرض است. امر نفسی به موسی و هارون این بود که قولا له قولا لینا نه یقول هارون له قولا لینا. مطلوب نفسی قولا له قولا لینا بود، مقدمه این هم ذهاب موسی و هارون الی فرعون بود.

حتی در محبوب نفسی دو جور می شود امر بکنند، محبوب نفسی مولا این است که شما از این نردبان پنج پله ای از پله اول تا پله پنجم بالا بروید، بعد در تلویزیون نشان بدهند که علماء مثل بقیه مردم رفتار می کنند و مردمی هستند. خب دو جور می تواند امر کند: یکی اینکه بگوید إصعد الی الدرج الخامس. خب جه جوری إصعد الی الدرج الخامس؟ معجزه که نمی شود. درج الاول ثم الثانی ثم الثالث و الرابع تا به خامس برسیم. می تواند هم بگوید إصعد من الدرج الاول الی الآخر، که اصلا مرکب ارتباطی صعود از درج اول و درج دوم وسوم و چهارم و پنجم مرکب ارتباطی واجب است. هر دو منهج صحیح است.

آقا! امر به صعود به درج خامس محال و لغو است مشروط باشد به صعود به درج اول. چون محال است صعود به درج خامس بدون صعود به درج اول مثلا. وقتی محال بود دو قسم نداشت، مشروط کردن صعود به درج خامس بأن یکون قبله الصعود الی الدرج الاول لغو است. اشکال ما این بود دیگر. می گوئیم شما چرا با چشم چپ نگاه می کنید؟ بیائید با چشم راست نگاه کنید. اول امر شدیم به صعود به درج اول، که او دو قسم دارد: یکی اینکه بالاتر نرویم و همان روی درج اول بایستیم، یک قسم این است که بالاتر برویم. مولا امر می کند به صعود به درج اول مقید به صعود به درج ثانی و ثالث و رابع و خامس. این دو منهج است.

مولا هیچ التزامی به ما نداده است که بگوید إصعد الی الدرج الخامس چون هدف آن است. نه، می گوید إصعد من الدرج الاول الی الخامس، چه محذوری دارد.

سؤال وجواب: ما لک اثاقلتم الی الارض را کنایه می گیرند به اینکه چرا جهاد نمی کنید.

سؤال: با این بیان امر به مرکب ارتباطی چه چیزی را ثابت می شود؟

جواب: ما معتقدیم اگر مولا یک امر بکند که إذهب الی السوق و اشتر اللحم، ظهور دارد در امر به مرکب ارتباطی از ذهاب الی السوق و شراء لحم. وقتی ذهاب الی السوق مطلوب مستقل نیست، به مولا بگوید بخشی از امر شما را من انجام میدهم بخش دیگر را هم حال ندارم انجام بدهم. مولا می گوید میخواهم آن اولی را هم انجام ندهی. آن ذهاب الی السوق بدون شراء لحم چه فائده ای دارد. این می شود مرکب ارتباطی.

سؤال وجواب: وقتی گفتند نماز بخوان که مرکب است از تکبیرة الاحرام و اجزاء دیگر نماز، شما می گوئید الله اکبر، و بقیه را نمی گوئی، می گوئی مولا قرار بود ده تا حورالعین بدهی برای نماز، فعلا حورالعین اولش را بده، اینکه نمی شود. مرکب ارتباطی است اگر همه را انجام بدهی ستحق ثوابی، ولی اگر همه را انجام ندهی نباید منتظر ثواب باشی.

سؤال وجواب: بحث در انحصار مقدمه است به همان چیزی که مولا گفت.

این در صورتی است که امر بشویم به مرکب ارتباطی، حالا اسم این را می گذارید مقدمه داخلیه لا مشاحّة فی الاصطلاح. امر به ذهاب الی السوق به غرض توصل به شراء اللحم است.

اگر امر به مرکب ارتباطی نبود، اول گفت إشتر اللحم، بعد مولا گفت إذهب الی السوق، که عبد فهمید که امر به ذهاب الی السوق برای مقدمه شراء اللحم است، اینجا ممکن است کسی بگوید لغو است که وقتی اول گفتی إشتر اللحم حالا چرا امر می کنی امرا مولویا بالذهاب الی السوق. یا اول امر کردی به صعود الی السطح، حالا چه لزومی دارد بگوئی جئ بالسلم امرا مولویا.

جوابش این است که چه لزومی دارد نگوید. به قول امام ره اول انقلاب یک عده ای می گفتند چه اصراری دارید همه چیز را بگوئید اسلامی؟ امام هم فرموده چه اصراری شما دارید که اسلامی نگوئیم. نه اصرار به این طرف و نه اصرار به آن طرف، چه اصراری دارید که این امرهای غیری مولوی نباشد؟

سؤال: لغو است، چون اگر مولوی باشد باید به غرض بعث باشد. مگر بعث حتما باید چوب تر در کنارش باشد. بعضی ها هستند که عبد تنبل هستند یک امر به صعود الی السطح برای آنها کافی نیست. می تواند مولا دو مرتبه بگوید إصعد الی السطح، و می تواند امر به مقدمه اش بکند و بگوید جئ بالسلّم. ولذا شاهدش این است بروید امتحان کنید، ببینید گاهی فرزندتان که خسته است می گوئی فلان کار را انجام بده ممکن است کوتاهی کند، یکبار دیگر امر کن او را به مقدمه اش، دو تا خطاب امر از پدر صادر می شود، این مسلم زیادت در محرکیت دار. حتما باید بحث چوب تر و عقاب وثواب مطرح باشد؟

سؤال وجواب: امر مولوی غیری است، اثرش زیاده محرکیت است. نه اینکه مولا بگوید إنصب السلم هیچ امر مولوی نیست تأکید إصعد الی السطح است که مرحوم آقای بروجردی فرمود و حضرت امام قده احتمال داد. نه، امر مولوی غیری است منتهی اثرش زیاده محرکیت است. این مقدار را امر مولوی در جائی که امر به مرکب ارتباطی است یک امر داریم، به مقدمه و ذی المقدمة. اگر امر به ذی المقدمة اول شد امر مقدمه بعدا هم شد این لولا قرینه بر خلاف ظهورش در امر مولوی غیری است به مقدمه برای زیاده محرکیت.

ولذا ما بعید نمی دانیم در شرط های شرعی ظاهر دلیل بر مولویت را حفظ کنیم. إذا دخل الوقت وجب الطهور والصلاة، ظاهرش این است که خود وضوء متعلق وجوب است به عنوان متعلق ارتباطی.

نگوئید پس وضوء شد جزء واجب، دیگر با رکوع چه فرقی کرد؟

می گوئیم فرقش این است که رکوع جزء نماز است اما وضوء جزء واجب است، واجب مجموع نماز و وضوء است. این وضوئی که ما اول وقت می گیریم چه اشکالی دارد اصلا جزء واجب باشد، إذا دخل الوقت وجب الطهور والصلاة. البته این در شرط اختیاری است. والا در شرط غیر اختیاری که امر نمی کنند. در شرط اختیاری مثل طهور، ظاهر إذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلاة امر مولوی است به مرکب از طهور وصلاة، و ما می توانیم ملتزم بشویم که خود وضوء امر دارد امرا ضمنیا در ضمن این مرکب ارتباطی.

با این مقدار از فرمایشات مرحوم ایروانی که آقای سیستانی هم عملا با ایشان همراهی کرده موافقیم در جائی که خطاب مستقلی امر غیری بکند به مقدمه، می گوئیم ظهور در مولوی بودن دارد.

یک نکته عرض کنم وارد بحث بعد بشوم: ما دیروز عرض کردیم که وجوب مقدمه وجوب عقلی نیست به حکم عقل عملی. چون گفتیم اینطور نیست که ترک مقدمه ظلم باشد مضافا بر ترک ذی المقدمة. این احتمال را ممکن است کسی مطرح کند که عقل هم دو نوع حکم دارد: یک لزوم نفسی، دیگری لزوم غیری. همانطوری که حکم شرعی می تواند وجوب نفسی و وجوب غیری باشد، حکم عقل هم می تواند دو قسم باشد وجوب نفسی ارتکاب عدل و وجوب غیری ارتکاب مقدمة العدل. و لذا ممکن است گفته بشود که امتثال امر مولا به صعود الی السطح لزوم عقلی نفسی دارد. نصب سلّم لزوم عقلی غیری دارد. بعد بحث کنیم که آیا لزوم شرعی غیری هم دارد یا ندارد.

ما این را به عنوان احتمال نفی نمی کنیم ولی وجدان درک نمی کند که ما یک حکم عقلی غیری داشته باشیم، لزوم عقلی غیری اتیان به مقدمه واجب. آن چیزی که عقل ما درک می کند این است که عقل می گوید امتثال واجب نفسی مولا حسن است و عصیان آن قبیح است، بقیه اش دیگر با خودت. برای تحصیل این حسن و اجتناب از این قبیح طبعا انسان باید مقدمه واجب را تحصیل کند. اما ممکن است عقل بگوید من یک حکم بیشتر ندارم و آن هم حکم نفسی به امتثال واجب نفسی مولاست به عبارة اخری قبح عصیان امر نفسی مولا. تازه همین را هم مشهور الفلاسفه برای من عقل نگذاشتند بماند، برگرداندند به قضایای مشهوره عقلائیه. ولی حالا اگر شما دلتان برای من می سوزد، این لزوم نفسی عقلی را برای من حفظ می کنید، اما دیگر لزوم غیری عقلی تحصیل مقدمات شاهدی بر وجدان ندارد.

هذا کله به لحاظ جائی که خطاب مستقلی داشته باشیم متضمن امر به مقدمه واجب باشد که ما ظهورش را در امر غیری مولوی پذیرفتیم.

اما عرض ما این است که در جائی که امر نداریم در خطاب به مقدمه. مولا می گوید إصعد الی السطح، هیچ ظهوری ندارد امر به صعود الی السطح به امر به نصب سلّم. مرحوم ایروانی و آقای سیستانی اصرارشان این است که بگویند ظهور اندماجی دارد. إصعد الی السطح ظهور اندماجی دارد در اینکه و انصب السلم.

آقای سیستانی این را توضیح می دهد می گوید: به نظر ما برخی از احکام مندمج هستند در احکام دیگر. منتهی اندماج حکم فی حکم آخر علی قسمین: قسم اول آنجایی است که اصلا مقوم حکم باشد، آن حکم مندمج مقوم حکم مندمج فیه باشد. مثال می زند می گوید: احکام تکلیفیه مندمج هستند در حکم وضعی، به جوری که اگر حکم وضعی خالی باشد از این احکام تکلیفیه، تناقض پیش می آید. مولا می گوید کافر نجس، اما هیچ حکم تکلیفی بر آن بار نمی کند، ایشان می گویند این تناقض است. اصلا حکم وضعی یندمج فیه الحکم التکلیفی علی نحو اللف و الاندماج، و این مانع نمی شود که بعد احکام تکلیفی را علی نحو النشر و التفصیل جعل کنند. بگویند "إنما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام". اما همان إنما المشرکون نجس احکام تکلیفی در آن مندمج است، والا حکم وضعی بدون این احکام تکلیفیه اندماجیه اصلا معنا ندارد و ینجر الی التناقض.

این مثالی است برای موارد اندماج که می گویند در اینجا حکم اندماجی مقوم آن حکم مندمج فیه است.

قسم دوم از اندماج جائی است که مقوم نیست ولی ظهور عرفی دارد. بعد ایشان مثال می زند میگوید مثل شرطهای ارتکازی. بیع شرط ارتکازی اش جعل خیار غبن است. به نحو ظهور اندماجی جعل می شود خیار غبن. ولکن مقوم بیع نیست، می شود اسقاط کرد خیار غبن را.

بعد ایشان می فرماید وجوب مقدمه واجب هم از این قبیل دوم است. ظهور إصعد الی السطح این است که إنصب السلم، ولی این ظهور مقوم وجوب نفسی صعود الی السطح نیست. ماهیت وجوب نفسی عبارت است از امر بالشیء مع الوعید بالعقاب علی ترکه. ماهیت وجوب غیری الامر بالشیء مع الوعید علی العقاب علی ترک ذیه. اینها دو تا ماهیت هستند. ماهیت وجوب نفسی متقوم به وجوب غیری نیست، ولی ظهور إصعد الی السطح این است که إنصب السلم.

گفته می شود که آقا این ظهور از کجا به وجود آمد؟

ایشان می گوید منشأ این ظهور اندماجی کثرت تقارن است. قدیم مردم می خواستند امر کنند به ذی المقدمه امر به مقدمات هم می کردند. ایشان می گوید ما در قدیم زندگی نکردیم اما انسان های قدیم مثل بچه های حالا بودند. عقل انسان های نخستین مثل عقل کودکان امروز است. کودک وقتی چیزی را می خواهد یا شما از کودک چیزی را می خواهید، چون متناسب با عقل کودک سخن می گوئید، می گوئید پول را از طاغچه بردار سوار ماشین بشو نانوائی پیاده شو نان بخر برگرد. تازه بفهمد یا نفهمد دیگر با خدا. قدیم عقل انسان ها مثل عقل طفل بود، باید مقدمات را می گفتند. کم کم مولا دید دیگر نیاز نیست به گفتن این امر به مقدمع فقط اکتفاء کرد به امر به ذی المقدمة، ولی آن تقارن سابق اثر خودش را گذاشته است. ظهور اندماجی پیدا کرده است خطاب امر به ذی المقدمه نسبت به امر مولوی به مقدمه آن.

بعد ایشان می فرماید: شاهد بر این ظهور اندماجی این است که اگر مولا نصف شب به عبدش بگوید زر زیدا الان، این عبد هم برود به زیارت زید در خانه اش. بین دزدها این عبد را بگیرند پولهایش را بدزدند و کتکش هم بزنند و رهایش کنند. عقلاء می گویند جناب مولا! لم أمرته بالخروج من الدار فی هذا الوقت؟ مولا بگوید نه لم آمره بالخروج من الدار فی هذا الوقت إنما امرته بزیارة زید. می گویند خودت را مسخره کردی یا ما را. خب وقتی امر کردی به زیارت زید یعنی امر کردی به خروج من الدار.

خود این علامت این است که عرف از امر به زیارت زید امر به مقدمه می فهمید.

این فرمایش ایشان.

بعد ایشان می فرماید: ما این مطلب را فقط در مقدمه واجب می گوئیم، جاهای دیگر نمی گوئیم. یعنی چی؟ یعنی علت تامه حرام مشهور گفته اند حرام غیری است. چرا؟ برای اینکه آنها بحث عقلی کرده اند. گفته اند همانطوری که در مقدمه واجب می گوئیم شوق به ذی المقدمة مستتبع شوق به مقدمه است، بغض به حرام هم مستلزم بغض به علت تامه حرام است. مولایی که از یک چیزی بدش می آید از علت تامه او هم بدش می آید.

آقای سیستانی می گوید ما که دلیلمان این نیست. ما این حرفها را قبول نداریم. ما اصلا روح حکم را این حرفها نمی دانیم. حکم قانون است. ما بحث ظهور اندماجی را مطرح کردیم. ظهور اندماجی فقط در مقدمه واجب است، اما در علت تامه حرام نه. کی در گذشته برای اینکه بگویند لا تشرب الخمر می گفتند لا توجد العلة التامة لشرب الخمر و لاتشرب الخمر؟ کی اینجور می گفتند؟ می گفتند لا تشرب الخمر. الان هم اگر مولا نهی کند از یک چیزی، عرف نمی گوید تو نهی کردی از علت تامه آن. مولا اگر نهی کند که این پنبه را نسوزان، عرف می گوید مولا نهی کرد از سوزاندن پینه، نهی نکرد تو را از انداختن پنبه در آتش. نهی کرد از سوازندن پنبه. ولذا ایشان می گوید علت تامه حرام، حرام غیری نیست چون ظهور اندماجی ندارد.

این فرمایش آقای سیستانی که سبقه المحقق الایروانی فیه، ادعای ظهور اندماجی امر به ذی المقدمة نسبت به امر به مقدمه آن، ولو مرحوم ایروانی می گوید مرکب ارتباطی داریم امر شدیم به مجموع مقدمه و ذی المقدمة. آقای سیستانی می گوید امر به ذی المقدمه نفسی، یک امر جدای مستقل به مقدمه موصله آن به نحو ظهور اندماجی داریم.

ایشان شواهدی هم آورده است که ما هم در جزوه آوردیم، مثلا یکی از شواهدی که آقای سیستانی آورده این است که قبل از این علمای متأخر اجماع بود بر وجوب مقدمه. حتی محقق طوسی در کتاب نقد المحصِّل (یا نقد المحصَّل) می گوید وجوب مقدمه بدیهی است. آقای سیستانی می گویند ببینید من نمی خواهم به اجماع تعبدا استدلال کنم، مجمعین صفوة العقلاء بودند علماء بزرگ بودند، اینها وقتی می گویند وجوب مقدمه هست معلوم می شود اینها ارتکاز عقلاء را خوب فهمیدند.

یا محقق خوانساری در رساله مقدمة الواجب می گوید فقط واقفیه منکر وجوب مقدمه بودند بقیه قائل بودند.

آقای سیستانی اینها را هم به عنوان شاهد ذکر می کند که معلوم می شود وجوب مقدمه چیز روشنی بوده است. تحلیلش اختلاف داشته والا وجوب مقدمه را می گفتند. این هم به عنوان شاهدش ذکر می کند.

اقول: به نظر ما فرمایشات ایشان درست نیست. اما اصل ادعای ایشان، ما از إصعد الی السطح امر به نصب سلّم نمی فهمیم. همان مولایی که آقای سیستانی مثال زد که به عبدش گفته بود زر زیدا فی هذه الساعة، بعد زید رفت در خیابان گرفتار دزد شد، عقلاء می آیند نزد مولا می گویند لم أمرت عبدک بالخروج من الدار؟ مولا می تواند بگوید من فقط او را امر کردم به زیارت زید، ولی قبول دارم امر به زیارت زید مقتضی تحریک به مقدمه اش هم هست. من مسئولیت را می پذیرم، من به او گفتم زر زیدا فی هذه الساعة، امر به ذی المقدمة مقتضی تحریک به مقدمه هست، ولکن از شما نمی پذیرم که من دو تا امر داشتم. من یک امر کردم به زیارت زید، ولی شانه از مسئولیت خالی نمی کنم، قبول دارم که من مسئول این حادثه هستم. چون امر به زیارت زید در این وقت مقتضی تحریک به مقدمه آن هست.

اگر مولا اینطور صحبت کند، همسایه ها دیگر اعتراضی به این مولا نمی کنند. این مولای حکیم می گوید من مسئولیت را می پذیرم آنکه آقای سیستانی می گوید که اگر مولا بگوید لم آمره بالخروج من الدار عقلاء نمی پذیرند، برای این است که این مولایی است که زیر بار مسئولیت نمی رود. اگر بپذیرد که أنا اتحمل مسئولیته البته بدانید من یک امر کردم او را به زیارت زید، بیش از این امر نکردم، ولی قبول دارم که امر به ذی المقدمة مقتضی تحریک به مقدمه آن هم هست، مسئولیت خروج عبد از دار در این ساعت از شب به عهده من هست. اگر این را بگوید هیچ اعتراضی نمی کنند.

این هم که ایشان فرق گذاشته بین مقدمه واجب و علت تامه حرام، ما این فرق را نمی فهمیم. اگر بنا است عقلاء اینجا بگویند لم أمرته بالخروج من الدار، واین را علامت بگیریم که امر به ذی المقدمة متضمن امر به مقدمه هم هست، خب در علت تامه حرام هم همین است. اگر انداختن پنبه در این آتش مصلحت دارد، بعد مولا به این عبد گفت لا تحرق هذه القطنة، بعد مصلحت القاء این قطنه در آتش از عبد فوت شد، همسایه ها و عقلاء می گویند یا مولا لم نهیته عن القاء القطنة فی النار.

آقای سیستانی میفرماید این مجاز است. خب بله این مجاز است، آن لم امرته بالخروج من الدار فی اللیل هم مجاز است. اینها با هم چه فرقی می کند؟ هیچ فرقی بین این موارد نیست.

و شاهد بر این عرض ما که ظهور اندماجی درست نیست در اراده واجب نفسی است که مقدمه است. آیا عرفی است که مولا بگوید آمرک أن ترید الصلاة فتصلی؟ چون اراده نماز هم جزء مقدمات نماز است دیگر. آیا امر به نماز امر اندماجی دارد به ارادة الصلاة. اصلا مولا در خطابش تصریح بکند که أرد الصلاة فصل آیا این مستهجن نیست؟

ولذا به نظر ما ملازمه نه عقلیه آن درست است و نه اندماجیه آن. بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمة هیچ ملازمه ای نیست. ولی اگر خطاب مولا تصریح کند به امر به مقدمه علی الرأس و العین.

یقع الکلام فی الملازمة بین روح الوجوب. انشاءالله شنبه.